

تحول مفهوم بازدارندگی در پرتو برجستگی امور معنایی در روابط بین‌الملل

محسن اسلامی¹، روح‌اله ملکی عزیز آبادی²

چکیده

مروری بر ادبیات روابط بین‌الملل در طول سده بیستم و پس از آن نشان می‌دهد این رشته مطالعاتی با تحولات نظری و مفهومی مستمر روبه‌رو بوده است. در بستر تحول مفاهیم روابط بین‌الملل، شاهد برجسته‌شدن امور معنایی در نظریه‌های روابط بین‌الملل هستیم که این موضوع، بیشتر مفاهیم سنتی روابط بین‌الملل از جمله قدرت را تحت تأثیر قرار داده است. در این راستا، بازدارندگی که هسته مرکزی آن قدرت است نیز به‌عنوان یکی از مهم‌ترین حوزه‌های مطالعاتی روابط بین‌الملل و مطالعات استراتژیک در این بستر دچار تحول شده است. فرضیه مقاله این است که سیر تطور نظم بین‌المللی و برجستگی «امور معنایی»، زمینه‌ساز تحول در منابع تولید قدرت و ظهور مفهومی به نام «بازدارندگی نرم» در کنار مفهوم سنتی بازدارندگی شده است. این پژوهش درصدد است با استفاده از روش پژوهش توصیفی - تحلیلی این فرضیه را به اثبات برساند.

واژگان کلیدی: روابط بین‌الملل، تحول مفاهیم، قدرت نرم، بازدارندگی.

1. استادیار گروه روابط بین‌الملل دانشگاه تربیت مدرس / mohsen.eslaami@gmail.com

2. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه تهران / r.malaki1991@gmail.com (نویسنده مسئول)

1. مقدمه

رشته‌های مختلف علمی به شکلی مستمر در روند بازتولید خود با تحولات کوچک و بزرگی روبه‌رو می‌شوند. مفاهیم، نظریه‌ها و پارادایم‌ها شکل می‌گیرند و جایگزین مفاهیم، نظریه‌ها و پارادایم‌های پیشین می‌شوند. به بیان دیگر، برداشت‌ها از جهان همیشه از نظر تاریخی در حال تغییر بوده‌اند و باید این ویژگی علم را به رسمیت شناخت (Hughes, 1990: 8). سیر پیشرفت‌های ملموس علمی به‌ویژه در چهارچوب نوآوری‌های کاربردی در علوم دقیقه، به مراتب بیشتر از علوم اجتماعی است، اما این علوم اجتماعی هستند که با تحولات مفهومی و نظری بیشتری روبه‌رو می‌شوند و شاید به‌زعم برخی، همین عامل عقب‌ماندگی نسبی آن‌ها باشد یا به قول ماکس وبر، نشان‌دهنده ویژگی اجتناب‌ناپذیر این علوم. تکرر دیدگاه‌ها و نظریه‌ها نشانه جوانی علوم است و در نتیجه، باید انتظار داشت با «پیشرفت» علم و رسیدن به پختگی لازم، این تنوع‌ها و تکررها راه به همگرایی و اجماع بدهند، اما ظاهراً علوم اجتماعی به بیان وبر همیشه جوان می‌ماند، زیرا سرشت آن‌ها به گونه‌ای است که نیل به اجماع درونی را در آن‌ها کم‌ویش ناممکن می‌کند و این علوم همواره با تحولات درونی در سطوح مفهومی و نظری همراه هستند. به نظر وبر، مفاهیم علمی حداکثر می‌توانند تقریبی به فرایندهای اجتماعی واقعی باشند که می‌کوشیم آن‌ها را بفهمیم. هر مفهوم‌سازی‌ای با ساده‌سازی و انتزاع همراه است (Turner, 1992: 214)؛ در نتیجه مفاهیم برساخته‌هایی هستند که می‌توانند در معرض تغییر دائمی قرار گیرند؛ یعنی مفاهیم از یک سو، مرجع بیرونی عینی ندارند و ساخت‌هایی نظری هستند و در نتیجه، به دنبال تحولات و تنوعات نظری دگرگون می‌شوند و از سوی دیگر، آنچه به آن اشاره می‌کنند، یعنی به اصطلاح «واقعیت»¹ یا «امر واقع»² نیز خود در حال دگرگونی است. این‌ها همه سبب بدبینی نسبت به مفاهیم شده است (Sugunami, 2013: 625-26).

در عین حال، این تنها ماهیت شناخت در علوم اجتماعی نیست که به تحولات مفهومی و نظری متوالی و مستمر در این حوزه شکل می‌دهد. در سطح هستی‌شناختی نیز باید به ماهیت موضوع مطالعه در این علوم یعنی سرشت انسانی - اجتماعی واقعیت اجتماعی و در نتیجه ایجاد معنایی

1. Reality
2. Fact

خاص، نیت‌مندی انسانی، رویه‌های اجتماعی، اراده فردی و جمعی و مانند این‌ها توجه داشت. به عبارت دیگر، خود «واقعیت» اجتماعی موضوع مطالعات اجتماعی نیز در حال تحول و دگرگونی مستمر است و یکی از پیامدهای آن نه تنها ظهور مفاهیم تازه، بلکه تغییر در گستره معنایی یا مدلولات مفاهیم قدیمی است. علم سیاست و به طور خاص روابط بین‌الملل نیز از این دو ویژگی عام علوم اجتماعی مبرا نیستند. در این زمینه، بهترین راه تکیه بر نوعی «عمل‌گرایی نظری»^۱ است؛ به گونه‌ای که بیش از آنکه در پی یافتن معانی و مفاهیم «درست» باشیم، به مفیدبودن آن‌ها توجه کنیم (Blumer, 1931: 522). به این ترتیب تحولات در دانش علوم اجتماعی و به طور خاص در روابط بین‌الملل، بر اثر تحولات و رویدادهای بیرونی، تغییر در رویه‌ها و نگاه کنشگران، تحولات در سطوح مختلف دانش بشر از جمله سایر رشته‌های علوم اجتماعی و تحولات نظری در درون خود رشته‌ها و در بحث ما، روابط بین‌الملل رخ می‌دهد؛ در نتیجه به طور مستمر مفاهیم نوینی در حوزه‌های مختلف روابط بین‌الملل مطرح، تعریف و بازتعریف می‌شوند. بر همین اساس است که در مطالعات نظری بین‌المللی، یکی از مباحث مهم «تحولات مفهومی» است.

از تحولات به‌وجودآمده در عرصه مفهومی روابط بین‌الملل، اهمیت یافتن عوامل معنایی در مباحث نوین روابط بین‌الملل است. جایگاه امر معنایی را می‌توان در دو رویکرد فرهنگی (لیبو و استفورد) و نیز در بحث‌های مربوط به قدرت، حاکمیت و امنیت دنبال کرد. در وهله نخست باید خاطرنشان کرد توجه فزاینده به امر معنایی نتیجه تحول در فرانظریه روابط بین‌الملل، وجوه هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی در دو دهه اخیر است.

تمایز میان امر معنایی و امر مادی به دیدگاه کانت که به جداکردن جهان استدلال از جهان تعلیل الزام می‌دارد، بازمی‌گردد. در این ارتباط، پاتومکی و وایت (2000) روابط بین‌الملل را «رشته‌ای مسئله‌دار» تلقی می‌کنند که ناظر بر تمایز میان تبیین و فهم، خردگرایی و بازانديش‌گرایی، اثبات‌گرایی و پساثبات‌گرایی است (Patomaki & Wight, 2000: 222). از این نظر درحالی‌که رویکردهای خردگرا بیشتر بر نیروهای مادی تأکید دارند، رویکردهای بازانديش‌گرا در مقابل بر نیروهای معنایی یا اجتماعی تمرکز می‌کنند (Rengger, 2006: 428). از این منظر، در مقاله حاضر تأثیر برجستگی امور معنایی در روابط بین‌الملل بر سه مفهوم قدرت، امنیت و در نهایت «بازدارندگی» مورد بررسی قرار می‌گیرد.

1. Theoretical Pragmatism

تحول مفهوم بازدارندگی در پرتو برجستگی امور معنایی در روابط بین‌الملل

2. چهارچوب نظری

در میان رویکردهای معناگرا در روابط بین‌الملل، سازه‌نگاری به عنوان چشم‌اندازی بدیل، جایگاهی ویژه در ایالات متحده یافته است (Wendt, 1999: 16). از دید سازه‌نگاران، ساختارهای معنایی یا هنجاری به اندازه ساختارهای مادی اهمیت دارند و نظام‌های متشکل از ایده‌ها، باورها، و ارزش‌های مشترک نیز ویژگی‌های ساختاری داشته و تأثیر بسیار زیادی بر کنش‌های اجتماعی و سیاسی دارند (Reus-Smit, 2005: 196). بدین‌قرار، سازه‌نگاران بر بُعد میان‌ذهنی شناخت تمرکز می‌کنند، چراکه تمایل دارند بر جنبه اجتماعی هستی انسان تأکید کنند (Copeland, 2006: 3). از دید سازه‌نگاران، ساختارهای معنایی، هویت و منافع کنشگران را شکل می‌دهد و رابطه میان کارگزاران و ساختارها مبتنی بر تکوین متقابل است (Bellamy, 2007: 77). البته به‌رغم این موارد، همچنان که وایت عنوان می‌کند در زندگی اجتماعی، امور مادی و معنایی همواره در هم بافته‌اند و این امر به لحاظ نظری به معنای جداکردن آن‌ها از هم، یا تابع‌کردن و تقلیل‌دادن یکی (نسبت) به دیگری نیست (Wight, 2006: 161). صحبت از سازه‌نگاری در ارتباط با امر معنایی به این دلیل است که کارهای لیبو، باهاری - گالمز، بیرستکر، بارنت و دوال، و مینزن اگر نظریه سازه‌نگاری را به کار نبرده باشند، دست‌کم واجد دیدگاهی سازه‌نگارانه هستند.

لیبو با اقتباس از نقطه‌نظرهای افلاطون در رساله جمهور، درصدد است تا با بهره‌گیری از سه سائق «میل»، «شجاعت»، و «خرد» سرمشقی بر مبنای شجاعت طرح‌ریزی کرده و آن را در روابط بین‌الملل به کار برد. در واقع می‌کوشد پیامدهای این سائق‌ها را بر مقوله نظم در سطوح فردی، اجتماعی، منطقه‌ای، و بین‌المللی نشان دهد. اینکه چگونه می‌توان نیروها و عوامل معنایی را در کار لیبو بازشناخت، معطوف به این پیش‌پنداشت است که وی سائق شجاعت را با جامعه بین‌المللی پیوند می‌زند (Lebow, 2006: 439-42).

مسئله مهم دیگر، مفهوم «منزلت» است که خود تجلی سائق شجاعت است. از دید لیبو منزلت یک ساخت اجتماعی است. او در نسبت‌شناسی میان منزلت و امنیت با ایجاد نسبتی سه‌گانه، این دو را همواره منطبق با یکدیگر قلمداد نمی‌کند (Lebow, 2006: 433-6). بدین‌قرار دیگر رفتارهای کنشگران معطوف به منافع مادی و دغدغه‌های امنیتی نبوده، بلکه در عوض عوامل معنایی و اجتماعی همچون عزت‌نفس نیز مؤثر هستند. از سوی دیگر نباید فراموش کرد که کار لیبو، کاری هنجاری

است چراکه از مقوله‌هایی همچون آزادی و عدالت صحبت می‌کند (Lebow, 2006: 446-8)؛ بنابراین از این جنبه نیز عوامل اجتماعی و هنجاری در کار لیو نمود می‌یابد. گالمز ذیل مکتب استنفورد، آنگاه که از جامعه جهانی یا جامعه سیاسی جهانی صحبت می‌کند، عوامل معنایی یا اجتماعی را در کار خود در نظر می‌گیرد، چراکه اساساً رهیافتی قوم‌محورانه داشته و معتقد است چنین جامعه‌ای حاوی «نصوص فرهنگی»^۱ برون‌زاد است که کنشگران را به برگزیدن کنشی تقلیدی ترغیب می‌کند. در واقع، کارگزاری تحت تأثیر روندهای عقلانی‌سازی جهانی برساخته می‌شود. بدین‌قرار باهاری - گالمز معتقد است با انتشار جهانی هنجارها که البته خاستگاه تمامی آن‌ها تجدد است، کارگزاران وابسته به مشروعیت‌یابی خارجی هستند (Buhari-Gulmez, 2010: 253-6). گالمز (2010) نشان می‌دهد چگونه دولت در سطوح داخلی و بین‌المللی تحت فشار عوامل معنایی و اجتماعی است (Ibid: 256-63). از این نظر نهادها و هنجارهای جامعه جهانی یا جامعه سیاسی جهانی تجلی عوامل مورد نظر هستند. از آنجاکه بیرستکر نیز در کار خود از برساختگی مفاهیم دولت، حاکمیت و سرزمین سخن به میان می‌آورد، می‌توان آثار عوامل معنایی و اجتماعی را بازشناخت. در این راستا، معانی این مفاهیم ثابت نبوده است، بلکه در طول تاریخ تغییر کرده‌اند. این تغییر در مورد دولت به موازات تغییرات هنجاری در حوزه‌های امنیت و اقتصاد، در مورد حاکمیت، با توجه به تغییر معیارهای هنجاری شناسایی دیگر دولت‌ها، و در مورد سرزمین، با توجه به کاسته‌شدن از برجستگی و اهمیت مرزها، مشهود است (Biersteker, 2002: 158-67). بدین ترتیب در دستورکار قرارگرفتن هنجارهایی چون حقوق بشر، حکومت قانون، مردم‌سالاری و در سایه تحولات فناورانه ساختارهای معنایی و اجتماعی دوره پس از جنگ سرد، بر سرشت روابط بین‌الملل تأثیرگذار بوده است. بارنت و دوال هم در چهارچوب گونه‌شناسی قدرت و برشمردن چهار بُعد اجبارآمیز، نهادی، ساختاری، و مولد نشان می‌دهند در مناسبات اجتماعی مبتنی بر تکوین، قدرت، ساختار و روندی اجتماعی است که کنشگران را به‌مثابه هستی‌های اجتماعی و هویت اجتماعی و ظرفیت‌های آن‌ها را برای تعریف و تعقیب منافع و آرمان‌های خود قوام می‌بخشد (Barnett & Duvall, 2008: 42, 45-7). در کار میتزن نیز با عطف توجه به مفهوم امنیت هستی‌شناختی، آنجا که از نقش مناسبات اجتماعی عادی‌شده در تثبیت هویت کنشگران سخن به میان می‌آید، می‌توان نقش عوامل

1. Cultural Scripts

تحول مفهوم بازدارندگی در پرتو برجستگی امور معنایی در روابط بین‌الملل

معنایی را تشخیص داد. در واقع در نگاه وی، جامعه به عنوان رویه‌هایی که افراد (روال‌های عادی سطح فردی) آن را برمی‌سازند، مسئله امنیت هستی‌شناختی افراد را حل می‌کند (Mitzen, 2006: 347-8)؛ بدین طریق می‌توان استنباط کرد این عوامل اجتماعی هستند که کیفیت اتصال به روال‌های مذکور را از نظر متصلب یا منعطف بودن مشخص می‌کنند (Ibid: 350-1)، و از سوی دیگر در این روند، هویت کارگزاران نیز برساخته می‌شود. نباید از خاطر دور ساخت که سازه‌انگاری مورد نظر میتزن، سازه‌انگاری سطح نظام است.

از سوی دیگر باید به فرانظریه نظریه روابط بین‌الملل معاصر نیز توجه داشت. در این ارتباط همچنان که موراوچیک عنوان می‌کند امروزه بسیاری از دانش‌پژوهان رشته روابط بین‌الملل، نظریه روابط بین‌الملل را برحسب دوگانگی میان نظریه‌های خردگرا و جامعه‌شناختی، باز مفهوم‌پردازی می‌کنند (Moravcsik, 2003: 203). همچنین می‌توان به برجسته‌شدن نیروهای اجتماعی - البته نه به معنای چشم‌پوشی کامل از نیروهای مادی - در نظریه معاصر روابط بین‌الملل معاصر توجه داشت.

3. پیشینه و ادبیات تحقیق

برای بررسی تحول مفهوم بازدارندگی می‌توان برخی مصادیق تجربی را در نمونه‌های موردی مانند کارهای هالس و اسپنسر، شین و بارث، لاستسن و ویور، و هویزمن باز شناخت. در این ارتباط، هالس و اسپنسر، به موضوع تروریسم توجه کرده‌اند. آن‌ها از منظر تحلیل گفتمان سازه‌انگاران، مطالعات تروریستی گفتمان‌محور را جایگزین مطالعات تروریستی کنشگر‌محور کرده‌اند. در این چشم‌انداز، آنان با توجه به رویه‌های گفتمانی و زبانی، تغییر وضعیت تروریسم را از صورت به‌مثابه جنگ به صورت به‌مثابه جرم نشان داده‌اند (Hulsse & Spencer, 2008). بدین ترتیب علاوه بر دستورکار قراردادن موضوع تروریسم در شبکه‌ای فراملی - فراملی، نگاهی اجتماعی و مبتنی بر زمینه‌سازی نیز به آن داشته‌اند.

شین و بارث، «دیاسپورا» را متغیری مستقل و مؤثر بر سیاست خارجی کشور ما در نظر گرفته‌اند. مهم‌ترین ویژگی دیاسپورا آن است که می‌تواند مانند بازیگری مهم دو حوزه بین‌المللی و داخلی را به هم پیوند بزند. شین و بارث با برگرفتن نظریه‌های سازه‌انگاری و لیبرالیسم، هم به تأثیر ساختار و نیروهای اجتماعی در تکوین هویت و منافع دیاسپورا از یک‌سو، و هم به عرصه سیاست داخلی در

ترسیم عملکرد آن‌ها توجه می‌کنند. از دید آن‌ها دیاسپورا کنشگری فراملی است (Shain & Barth, 2003: 451, 454, 457-62). با توجه به موارد پیش‌گفته، نقش رویکرد جامعه‌شناختی و سیاست داخلی در مطالعه دیاسپورا کاملاً مشهود است.

لاستسن و ویور نیز با مفهوم‌پردازی پیچیده به موضوع مذهب توجه کرده‌اند. آن‌ها با دیدگاهی تجویزی، امنیتی ساختن مذهب و جایگزینی ایدئولوژی به جای مذهب را عامل وقوع تعارض و جنگ می‌دانند؛ بنابراین بر غیرامنیتی ساختن مذهب تأکید می‌کنند (Laustsen & Waevar, 2000: 727-29). آشکار است این‌گونه مطالعه مذهب می‌تواند در تحلیل بنیادگرایی مذهبی و انواع صورت‌بندی‌های آن در سطوح داخلی و بین‌المللی مؤثر واقع شود. در نهایت هویزمن با بیان استثنا از منظر اشمیت و آگامبن به دو نوع استثناگرایی توجه می‌کند که در هر دو، امر اجتماعی به درجات مختلف به حاشیه رانده می‌شود (Huysmans, 2008). بر این اساس، عرصه داخلی حکومت‌های لیبرال دموکراتیک می‌تواند مورد مطالعه رشته روابط بین‌الملل در زمینه‌های مرتبط با عرصه خارجی باشد.

الکساندر ونت در اثر فلسفی خود با عنوان «ذهن کوانتومی و علوم اجتماعی؛ وحدت‌بخشی هستی‌شناسی مادی و اجتماعی»¹ می‌کوشد با بهره‌گیری از مباحثی از جمله آگاهی، به دو مسئله اساسی در حوزه علوم اجتماعی یعنی ماهیت زبان، و ساختار و کارگزار پردازد. این کتاب را می‌توان دفاعی جانانه از آگاهی کوانتومی در برابر رهیافت ارتودکسی و کلاسیک در مسئله دوگانگی ذهن و جسم دانست. چنانچه اشاره شد، فرضی اساسی در علوم اجتماعی وجود دارد که آگاهی حیات اجتماعی در نهایت پدیده مادی - فیزیکی کلاسیک قرار دارند. ونت در این کتاب این فرض را با پیشنهاد اینکه آگاهی در حقیقت یک پدیده میکروسکوپی مکانیک کوانتومی است، به چالش می‌کشد. تأکید ونت بر اصول و مفروض‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی کوانتومی راه را برای ورود مؤلفه‌های نوین به حوزه مطالعه سیاست بین‌الملل باز می‌کند. بر این اساس، واقعیت‌های اجتماعی صرفاً در سازه‌های مادی خلاصه نمی‌شوند، بلکه امور غیرمادی همچون هنجارها و ارزش‌ها نیز به عنوان دیگر اشکال واقعیت اجتماعی در سیاست بین‌الملل تأثیرگذارند (Wendt, 2015).

ازسوی دیگر، ارزیابی بازدارندگی از منظر سازه‌نگاری و جایگاه دانش و هویت جمعی در عملکرد مطلوب بازدارندگی در محیط امنیتی - دفاعی نامتقارن، همواره از سوی نظریه‌پردازان

1. Quantum Mind and Social Science; Unifying Physical and Social Ontology

تحول مفهوم بازدارندگی در پرتو برجستگی امور معنایی در روابط بین‌الملل

بازدارندگی مورد غفلت قرار گرفته یا آن‌طور که باید و شاید به آن پرداخته نشده است؛ بااین‌حال مقاله‌ها و پژوهش‌های بسیاری در حوزه بازدارندگی انجام شده است که هرکدام به فراخور موضوع مورد تحقیق به جنبه‌های خاصی از این مفهوم - تئوری پرداخته‌اند و غالباً بر چگونگی کارکرد، عملیاتی‌شدن، ویژگی‌های لازم برای ایجاد نظام بازدارندگی و در نهایت محصوربودن در میان قدرت‌های بزرگ تأکید دارند.

عسگرخانی در مقاله خود با بررسی و تبیین مفهوم عملی بازدارندگی از نگاه قدرت‌های بزرگ و برخی دارندگان سلاح هسته‌ای در پی توضیح این مسئله است که از بین سه روش بازدارندگی، خلع سلاح و کنترل تسلیحات، کدام‌یک بهتر می‌تواند نظم و امنیت بین‌الملل را حفظ کند. بدین ترتیب، از دید وی برای حفظ امنیت باید از میان این سه دست به انتخابی زد که در نهایت بازدارندگی گزینه مناسب تلقی می‌شود (عسگرخانی، 1377). لارنس فریدمن در کتاب مفید خود به نام بازدارندگی به بحث درباره مفهوم بازدارندگی و چگونگی ورود آن به ادبیات بین‌الملل می‌پردازد. از نظر وی در دوران جنگ سرد، بازدارندگی گفتمان غالب به شمار می‌رود اما نهادینه‌شدن، فقدان پویایی و رخ‌ندادن یک جنگ بزرگ به استثنای جنگ‌هایی که در حاشیه جنگ سرد رخ می‌داد، به تدریج سبب عقب‌نشینی بازدارندگی شد و با پایان جنگ سرد، این احساس قوت گرفت که بازدارندگی باید در رویکردها و الگوها تنوع داشته باشد (Freedman, 2004).

پاتریک مورگان در کتاب «بازدارندگی در عصر حاضر» به مؤلفه‌های سه‌گانه‌ای اشاره می‌کند که هر دولتی برای ایجاد و اجرای بازدارندگی نیازمند آنهاست؛ این مؤلفه‌ها شامل: الف) ظرفیت نظامی تأثیرگذار؛ ب) توانایی تحمیل هزینه‌های سنگین به طرف مقابل؛ و ج) توانایی استفاده از سیاست بازدارندگی در بحبوحه جنگ با دیگران است. مورگان با تبیین کامل چگونگی پیدایش و تکوین بنیان‌های نظری بازدارندگی و تعارض‌های تسلیحاتی، بازدارندگی هسته‌ای را بهترین راه بقا می‌داند (Morgan, 2003). دیوید لیک نیز استدلال می‌کند رویکرد متعارف و عقلانی به جنگ با وقوع حادثه یازده سپتامبر حرفی برای گفتن نداشت؛ برای همین لازم است حوزه مطالعات امنیتی، مطالعات خود را روی افراط‌گرایی تروریسم متمرکز سازند. لیک با اشاره به این مطلب که تا پیش از این حادثه، افراط‌گرایی تروریسم اولویت دیگری نداشت، امیدوار است بتواند حوزه مطالعاتی جدیدی را باز کند. از نظر لیک، در رویکرد متعارف و عقلانی، بازیگران، اهداف، موضوعات و ابزارها مشخص

هستند، ولی ر افراط‌گرایی تروریسم، استراتژی‌ها از ترجیحات و روابط سیاسی ضعیف پیروی می‌کند؛ به همین دلیل لازم است با مطالعه دقیق آن، ائتلاف چندجانبه‌ای از دولت‌ها برای مقابله با آن ایجاد شود. در این مقاله، لیک از بازدارندگی برای مقابله با افراط‌گرایی تروریسم غفلت می‌کند و در مقابل همچنان برخورد از سطح دولت‌ها را مدنظر دارد؛ اما این نکته را نباید فراموش کرد که دولت‌ها، محاسبات عقلانی خاص خود را دارند و تروریسم نیز محاسبه‌ها و مناسبات خاص خود را دارد که متفاوت از منطق حاکم بر نظام بین‌المللی دولت‌محور است (Lake, 2002).

استفان کیمبالا طی مقاله‌ای به این مسئله می‌پردازد که بازدارندگی هسته‌ای و بحران ثبات در دنیای چندقطبی هسته‌ای پس از جنگ سرد به‌ویژه در روابط هسته‌ای میان روسیه و آمریکا، همانند دوران جنگ سرد پاسخ‌گو نیست؛ هرچند مسکو و واشینگتن همچنان زرادخانه‌های هسته‌ای و نظامی خود را تقویت می‌کنند اما همانند دوران جنگ سرد از حمله ناگهانی هسته‌ای علیه همدیگر هراسی ندارند. موضوع اصلی این است که در برخی مناطق دنیا مانند خاورمیانه، آسیای جنوبی و شرقی تمایل برای به‌دست‌آوردن سلاح‌های هسته‌ای زیاد شده است. از آنجاکه این مناطق کاملاً مستعد بحران هسته‌ای هستند، نوع تازه‌ای از بازدارندگی، جایگزین رژیم بازدارندگی دوران جنگ سرد با مرکزیت اروپا شده است که در آن تهدیدهای منطقه‌ای که مهم‌ترین آن‌ها زرادخانه‌های هسته‌ای است، با ناسیونالیسم، مذهب، انتخاب‌های سیاسی و حساسیت‌های ژئوپلیتیک و مواردی از این دست، ترکیب شده است و آرایه‌های ماتریس جدید بازدارندگی در قرن بیست‌ویکم را تشکیل می‌دهند (Cimbala, 2015).

4. روش پژوهش

این مقاله از روش توصیفی - تحلیلی برای پاسخ به پرسش اصلی پژوهش بهره می‌برد. در این روش، محقق در ابتدا می‌کوشد با استخراج اطلاعات از منابع گوناگون و ارائه آن‌ها، صرفاً به توصیف شرایط بپردازد. در بخش بعد، با استفاده از استدلال و با توجه به توصیف‌های ارائه‌شده، به توضیح و تشریح این مقوله می‌پردازیم و بدین ترتیب در جهت تبیین فرضیه خود گام برمی‌داریم. همچنین تلاش شده است تا در ابتدا برجستگی امور معنایی عناصر و سازوکارهای آن‌ها مورد اشاره قرار گیرد و سپس به تحولات بازدارندگی در عصر کنونی و جایگاه مؤلفه‌های معناگرا در این تحولات پرداخته شود و با استفاده از تبیین و استدلال، نظریه بازدارندگی نرم در عصر کنونی مورد ارزیابی قرار گیرد. جمع‌آوری

داده‌ها از طریق مطالعات کتابخانه‌ای و اسنادی است و تحلیل فرایند به صورت نظری انجام خواهد شد.

5. جایگاه قدرت در روابط بین‌الملل

بی‌تردید قدرت پایه‌ای‌ترین مفهوم دانش روابط بین‌الملل است. قدرت از زمان توسیدید از اهمیت بالایی در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل برخوردار بوده است، اما به ابعاد و شکل‌های مختلف و مکانیسم‌های پیچیده اعمال آن کمتر توجه شده است (وحیدی، 1389: 308). بر این اساس، تطور مفهوم قدرت در روابط بین‌الملل جز در سیر تحول نظریه‌های روابط بین‌الملل نمود نمی‌یابد. اگرچه در فهم متعارف از رشته روابط بین‌الملل چنین تصور می‌شود که مفهوم قدرت به‌گونه‌ای تنگاتنگ با نظریه واقع‌گرایی در همه اشکال آن - پیوند خورده است، اما باید پذیرفت که امروزه با طرح چشم‌اندازهای تأمل‌گرا¹ در روابط بین‌الملل معاصر می‌توان به شناخت نوینی از مفهوم قدرت و ضرورت‌های مربوط به آن رسید (Baldwin, 2011: 3). از این نقطه‌نظر، نخستین رهیافت قابل توجه در چهارچوب چشم‌انداز خردگرا، واقع‌گرایی است. به‌رغم اصول، مفروض‌ها و گزاره‌های مشترک، واقع‌گرایی سرمشق یکسانی در روابط بین‌الملل نیست. در این راستا، والتز وی با افاده توانمندی از قدرت، این مفهوم را به گونه‌ای موسّع تعریف می‌کند. برای والتز توزیع توانمندی‌های مادی در ساختار نظام بین‌الملل، تعیین‌کننده جایگاه کنشگران دولتی است. والتز توانمندی‌ها را نه صرفاً نظامی، بلکه اقتصادی نیز می‌انگارد (ابراهیمی فر و منوری، 1391: 11).

واقع‌گرایی برای واقع‌گرایان نوکلاسیکی چون مرشایمر، والت، اسنایدر، و زکریا وضعیت متفاوتی می‌یابد. آن‌ها اگرچه ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل را می‌پذیرند، اما همچنان که تالیفارو به‌درستی عنوان می‌کند، واقع‌گرایی نوکلاسیک نظریه‌ای بوده که درصدد تبیین رفتار خارجی دولت‌هاست. این نظریه بر مواردی چون دکترین نظامی، ترجیحات اتحاد، سیاست اقتصادی خارجی، و تعقیب دیپلماسی همسانانه یا تخصصی تمرکز می‌کند (Taliaferro, 2000-1: 128-61). بارکین نیز همین دیدگاه را در مقایسه میان نواقع‌گرایی و واقع‌گرایی نوکلاسیک مطرح می‌کند (Barkin, 2009: 233-46).

لیبرالیسم نیز سرمشقی یکپارچه در روابط بین‌الملل نیست. آنچه برای نویسندگان در این زمینه اهمیت دارد، تلقی مادی‌گرایانه نهادگرایی نولیبرال کوهنی (1984، 1989) از مفهوم قدرت است. درواقع، این رهیافت نیز همچون رهیافت والتز، مؤلفه‌ها را نظامی و اقتصادی می‌داند؛ با این تفاوت

1. Reflectivist Perspectives

که برای والتز، مؤلفه نظامی و برای کوهن، مؤلفه اقتصادی تقدم دارند، و اینکه واقع‌گرایی به دستاوردهای نسبی و نهادگرایی نولیبرال به دستاوردهای مطلق توجه می‌کند (Finnemore, 2005: 187-206)؛ بنابراین و در مجموع نهادگرایی نولیبرال در ارزیابی خود از مفهوم قدرت، در زمرهٔ رهیافت‌های مادی‌گرا - ساختاری قلمداد می‌شود.

در سوی دیگر چشم‌انداز تأمل‌گرا، دیدگاه‌های سازه‌نگاری، مکتب انتقادی، پساتجددگرایی - پساساختارگرایی، و فمینیسم قرار دارد. با نگاهی به برخی کارهای شاخص انجام‌شده پیرامون دیدگاه‌های مورد نظر، می‌توان نتیجه گرفت که قدرت برای آن‌ها به صورت معنایی تعریف می‌شود و این معنایی در قالب ساختارهای مناسبات اجتماعی ظهور و بروز می‌یابد. بدین ترتیب قدرت برای این دیدگاه‌ها مبتنی بر وجه معنایی - ساختاری است (ابراهیمی فر و منوری، 1391: 13-15).

علاوه‌براین، چشم‌اندازهای تحلیلی متفاوتی از قدرت در تفکر دربارهٔ روابط بین‌الملل به وجود آمده است. این چشم‌اندازها عبارتند از: قدرت به‌مثابه هویت، قدرت به‌مثابه هدف، قدرت به‌مثابه ابزار، قدرت به‌مثابه مکانیسم و سازوکار، قدرت به‌مثابه رقابت، و قدرت به‌مثابه توانایی (Baldwin, 2011: 1). در این راستا، نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل اشکال مختلفی از قدرت را ارائه کردند که اشکال رایج آن عبارتند از: قدرت اجباری¹، قدرت ساختاری²، قدرت نهادی³، قدرت مولد⁴، فراقدرت⁵، قدرت نرم⁶ و قدرت هوشمند⁷.

6. جایگاه قدرت نرم در گونه‌شناسی قدرت

بر اساس مقاله‌ای از باچراچ و بارانز و کتابی از استیون لوکس⁸، سه چهره از قدرت را می‌توانیم این‌گونه معرفی کنیم: (1) واداشتن طرف مقابل به اطاعت با به‌کارگیری تهدید یا تطمیع؛ (2) تعیین دستورکار برای طرف مقابل و حذف و اضافهٔ اولویت‌های آن به‌ویژه از راه نهادسازی؛ (3) تأثیرگذاری بر باورها و گرایش‌های طرف مقابل به‌عنوان محرک‌های درونی، ناخودآگاه و نامحسوس

1. Compulsory Power

2. Structural Power

3. Institutional Power

4. Productive Power

5. Suprapower

6. Softpower

7. Smart Power

8. Steven Lukes, Power: A Radical View, 2nd ed., London: Palgrave Macmillan, 2005.

(Bachrach & Baratz, 1962: 948; Lukes, 2005).

بر اساس گونه‌شناسی چهارگانه بارت و دوال، قدرت ساختاری به معنای تعیین جایگاه بازیگران در هندسه‌ای سلسله‌مراتبی و قدرت مولد با تولید مفاهیم مشخص و تنظیم رفتار بازیگران در آن چهارچوب، سلسله‌مراتب معناداری را ایجاد می‌کند (Barnett & Duvall, 2005).

دیوید لیک در گونه‌شناسی دیگری از قدرت، میان قدرت اجبار و قدرت به‌مثابه اقتدار، تفاوت قائل شده است. در دومی به عکس اولی، طرف مقابل این اجبار را به رسمیت شناخته و از آن مهم‌تر، به بازیگر قدرتمند حق می‌دهد خواسته‌هایش را بر دیگری تحمیل کند. این خلاف تصور غالب است که اصولاً هیچ دولتی چنین حقی را برای دولت دیگر قائل نمی‌شود، اما به نظر لیک، جوهره نظام بین‌الملل کاملاً سلسله‌مراتبی است؛ بدین‌صورت که در نوعی «توافق اجتماعی»، «بازیگر الف» یک نظم سیاسی از ارزش‌ها را به بازیگر «ب» ارائه می‌دهد که می‌تواند از آن برای توجیه از دست‌رفتن میزانی از آزادی خود در اثر تطبیق با قدرت «الف» بهره‌گیرد. بازیگر «ب» نیز حق اعمال محدودیت‌های لازم بر رفتار خود برای تحقق یافتن آن نظم سیاسی از ارزش‌ها را به بازیگر «الف» تقدیم می‌کند. او از همین‌جا به تعریف جوزف نای از قدرت نرم وارد می‌شود که همان «توانایی شکل دادن به اولویت‌های دیگران» است (Lake, 2013).

به نظر راستوکس، بر آنچه در نهایت از نای در مورد قدرت نرم آورده شده است، انتقادهایی وارد است:

1. قدرت نرم تا چه میزان در آنجایی که مورد نیاز است (کشورهای متخاصم) نفوذ خواهد داشت؟
 2. قدرت نرم باید در امتداد قدرت سخت و نه عرصه‌ای جدا در نظر گرفته شود؛ کما اینکه آثار متقابل آن‌ها بر یکدیگر مشهود است، یعنی حتی قدرت نظامی باید به‌گونه‌ای از سوی بازیگر «الف» به کار گرفته شود که بر اعتبار و جذابیت دولت نزد مردمان کشورهای «ب» و «ج» بیافزاید و از آن‌سو هرگونه شکل‌دهی به باورها و گرایش‌های درونی مردم در کشورهای «ب» و «ج» از سوی کشور «الف» باید امکان استفاده از قدرت سخت از سوی بازیگر «الف» را به‌عنوان یکی از اهداف اصلی در نظر داشته باشد.
 3. دولت‌ها خلاف تصور نای هرچه بیشتر بر راهبری قدرت نرم خود کنترل می‌یابند و هرچه بیشتر از تبلیغات برای این کار استفاده می‌کنند (Rostoks, 2017: 19)؛ بنابراین به نظر می‌رسد به دلایلی که در ادامه بیان می‌شود، باید نگاه به قدرت نرم فراتر از نگاه جوزف نای باشد.
1. اگر بتوان دو بازوی اصلی قدرت سخت را توان نظامی و اقتصادی ارزیابی کرد، قدرت نرم از

بازوهای متنوع‌تری برخوردار است، شامل قدرت به‌مثابه جذابیت، اقتدار، قدرت ساختاری و مولد. قدرت نهادی یعنی اثرگذاری بر رفتار بازیگران دیگر از طریق سازمان‌های چندجانبه که می‌تواند یکی از شعبه‌های قدرت نرم در نظر گرفته شود، زیرا کمتر محسوس بوده و به صورت غیرمستقیم اعمال می‌شود. همچنین نه تنها تنظیم اولویت‌ها و دستورکار بازیگران رقیب، بلکه توانایی تضعیف و بی‌اثرکردن تصمیم‌های اتخاذشده از سوی آن را نیز باید یکی از چهره‌های قدرت نرم دانست.

2. قدرت نرم همه بازیگران از یک جنس نیست. برخی جذابیت‌ها واقعی و حتی طبیعی است، اما برخی بازیگران نیز به برساختن یک قدرت نرم ساختگی برای خود می‌پردازند. ممکن است نیت یک بازیگر در تضاد با منافع حیاتی بازیگران دیگر باشد، اما با استفاده از رسانه‌ها و مردان سبز کوچک¹، بازنمایی متفاوتی را برای آن بازیگران برساند. به نظر نویسندگان چنین قدرت نرمی دوام نخواهد داشت.

3. دولت‌ها امروزه قدرت سخت و نرم را در کنار و ترکیب با یکدیگر به کار می‌گیرند، حتی در عرصه اقتصادی که یکی از بازوهای قدرت سخت است. به نظر می‌رسد موارد پیوند این دو گونه از قدرت، بی‌پایان است اما مفهوم «قدرت هوشمند» نمی‌تواند توصیف خوبی از این وضعیت باشد، زیرا بیش از آنکه توصیف باشد، یک آرزو را بیان می‌کند.² در دنیای واقعی ما همان تعداد از موفقیت دولت‌ها را در به‌کارگیری ترکیبی این دو شاهد هستیم که ناموفق بودن آن‌ها را. پس بهتر است از «ترکیب هوشمندانه» در کنار «ترکیب ابلهانه» سخن بگوییم؛ یعنی موارد بسیاری که بازیگران بین‌المللی در ترکیب این دو به منافع حیاتی خود صدمه زده‌اند.

4. اگر نفوذ قدرت نرم تا حدی پیش رود که بعضی هنجارها را در هویت گروه‌هایی از انسان‌ها کاملاً درونی‌سازی و نهادینه کند، می‌توان طبق دیدگاه سازه‌انگاری اجتماعی³ توضیح داد افراد به

1. هال گاردنر در گزارش تحلیلی دانشکده دفاعی ناتو می‌نویسد: مسکو پس از سرنگونی یانوکویچ در کی‌یف ناامید نشد و بار دیگر «مهندسی معکوس دموکراسی» را در راستای جنگ ترکیبی علیه کی‌یف و حامیانش به کار گرفت. «مردان سبز کوچک» مسکو یا آنچه پوتین «مردان آرام و مؤدب» خواند، در عرض یک ماه، تمام مناصب مهم کریمه را به دست گرفتند. طبیعی بود ارتش اوکراین مقاومت نکرد و یک فرماندوم به قول گاردنر «پوپولیستی و عجولانه»، تجزیه را قطعی کرد. Little Green Men اصطلاحی جافتاده در ادبیات و سینمای غرب است که ابتدا به انسان‌نمای‌های فضایی اشاره داشته اما اکنون به معنای هر نیروی بیگانه‌ای در لباس خودی است.

2. نویسندگان با زیرکی به بار مثبتی که تعبیر «هوشمند» دربردارد، اشاره می‌کنند و اینکه ربط روشنی با مفهوم به‌کارگیری ترکیبی دو قدرت سخت و نرم ندارد.

3. Social Constructivist

انتخاب منابع و داده‌هایی که با پیش‌زمینه ذهنی آن‌ها موافق‌تر است، تمایل دارند؛ به‌ویژه اگر یک منشأ خارجی، تولید آن منابع و داده‌های موافق‌تر را پشتیبانی کرده و تداوم بخشد.

5. در ترکیب قدرت نرم و سخت، احتمال دست‌یازیدن به قدرت سخت از سوی بازیگری که احساس کند از قدرت نرم کمتری برخوردار است، بیشتر است. برای مثال، ورود نظامیان روس در شبه‌جزیره کریمه بیش از آنکه یک تصمیم موردی باشد، تصمیمی منطقی مبتنی بر شرایط بوده است، شرایطی از جمله نتایج افکارسنجی‌ها در میان ملل اروپای شرقی جدید که نشان از جذابیت بیشتر اتحادیه اروپا و الگوبردن آن در توسعه، نسبت به روسیه دارد. البته انگیزه‌های اقتصادی و جز آن نیز در تصمیم مسکو بی‌تأثیر نبوده است (Rostoks, 2017: 25).

6. قدرت نرم نیز مانند قدرت سخت دارای تأثیر و تأثر متقابل با نظم جهانی است. برای مثال، روسیه تلاش می‌کند از قدرت نرم و سخت خود برای افزایش نفوذ در اروپای شرقی بهره‌گیرد. این اقدام به دلیل رویکردهای مسکو، پیامد بین‌المللی نیز دارد و آن اثرگذاری بر تغییر نظم جهانی است. از آن سو اروپای غربی و امریکای شمالی که در مرکز نظم جهانی کنونی قرار دارند، از پیامدهای جهانی نفوذ مسکو در اروپای شرقی بیمناک‌اند و این به بهره‌گیری از قدرت نرم و سخت برای تقابل منطقه‌ای با مسکو انجامیده است؛ بنابراین مردمی که در اروپای شرقی جدید زندگی می‌کنند، هرچه علاقه بیشتری به اروپای غربی و امریکای شمالی داشته باشند، تمایل افزون‌تری به حفظ نظم جهانی کنونی داشته و مقابله شدیدتری با برنامه‌های روسیه خواهند داشت (Rostoks, 2017: 26).

7. جایگاه بازدارندگی در روابط بین‌الملل

بازدارندگی از مفاهیم راهبردی در روابط بین‌الملل بوده و به‌رغم قدمت تاریخی کارویژه آن، بخش عمده‌ای از نظریه‌پردازی‌ها پیرامون آن متعلق به نیمه قرن بیستم است (بیلیس و دیگران، 1382: 217-220). بازدارندگی در فرهنگ راهبردی به معنای «تخاذ تدابیر گوناگون از سوی یک دولت یا گروهی از دولت‌ها برای مایوس کردن دولت یا دولت‌های دیگر از پیگیری سیاست‌های تهدیدآمیز یا انجام اقدام اساسی برای بازداشتن یک دولت از دست‌یازیدن به اقدام تجاوزکارانه یا راهبرد جنگ محدود در صورت وقوع و یا تدابیری است که با استفاده از وسایل روانی به جای ابزار فیزیکی از بروز جنگ یا تهدید جلوگیری می‌کند» (محمدنژاد و نوروزی، 1378: 45). به‌طور کلی در ادبیات

کلاسیک روابط بین‌الملل هدف بازدارندگی جلوگیری از اجرایی و عملیاتی کردن تصمیمات نظامی توسط طرف مقابل است. راهبرد بازدارندگی نه برای جنگیدن، بلکه به منظور جلوگیری از آن و حفظ صلح استفاده می‌شود و طرف مقابل را متقاعد می‌کند در میان راه‌های موجود، تجاوز و اقدام عملیاتی دارای کمترین اثر است. بازدارندگی از نظر فیزیکی از طرف مقابل دفاع نمی‌کند بلکه از نظر روانی مانع تجاوز می‌شود (کالینز، 1370: 161).

بازدارندگی در ساده‌ترین تعریف عبارت است از نوعی ویژگی روانی و فکری که در آن یک طرف تلاش در نفوذ بر رفتار طرف مقابل در جهت مطلوب خود دارد. هرچند نفوذ می‌تواند از راه‌های مختلف و با اهداف مختلف باشد، ولی بازدارندگی نوع خاصی از اعمال نفوذ است که مستقیم و آشکار بر مبنای تهدید به تهاجم، «تحریم»¹ یا «محروم کردن»² طرف مقابل از منابع استوار است؛ بنابراین در بازدارندگی عنصر روان‌شناسی بسیار اهمیت دارد و در صورت عدم امکان فهم یکسان طرفین، شکست خواهد خورد (Nye, 2017: 45). نظریه بازدارندگی، از نظر سادگی بسیار ظریف و با دقت طراحی شده است. هدف بازدارندگی جلوگیری از اقدامی است که افرادی مایل به انجام آن هستند. دیپلماسی قهری³، راهبرد مرتبطی است که به دنبال وادار کردن کنشگران به انجام کاری است که در صورت نبود آن اجبار، تمایلی به انجامش ندارند؛ بنابراین طبق نظریه بازدارندگی، محاسبات منطقی یک رقیب احتمالی برای تغییر وضعیت موجود، با یک تهدید معتبر می‌تواند تغییر کند؛ تهدیدی که هزینه‌های اقداماتش را افزایش می‌دهد. برای آنکه تهدیدی معتبر باشد باید با به اقدام متقابل و عزم معتبر و راسخ برای اعمال تهدیدات تقویت شود (Huth & Russett, 1990: 451).

شرایط تحقق بازدارندگی، وجود دشمنی منطقی است که می‌تواند عواقب احتمالی چالش را محاسبه کرده و سپس در پاسخ به تهدید معتبر اقدام متقابل، بار دیگر عواقب احتمالی را بررسی کند. قدرت تبیینی این نظریه بر نظریه اقتصاد خرد⁴ مبتنی است که در آن محاسبه هزینه و فایده از جانب بازیگران، مفروض گرفته شده است؛ بنابراین در چهارچوب این نظریه، دشمن تنها در صورتی به تهدید ادامه خواهد داد که منافع مورد انتظار بیش از هزینه‌های احتمالی اقداماتش باشند؛ بنابراین باید گفت مهم‌ترین اصل در بازدارندگی، قابلیت ایجاد ترس در ذهن مخاطبان است (Trujillo, 2014).

1. Sanction
2. Deprivation
3. Coercive Diplomacy
4. Microeconomics

این منطق به‌رغم اینکه به اندازه استفاده سازمان‌یافته از خشونت قدمت دارد، ولی تنها در قرن بیستم وارد آموزه‌های راهبردی متعارف شده و در کنش‌های متقابل سیاسی به کار گرفته شد. از آغاز دوران هسته‌ای و ظهور تسلیحات هسته‌ای، توان تخریبی این جنگ‌افزارها به اندازه‌ای بالا بود که تأثیر بازدارنده‌ای ایجاد کرده بود؛ همین موضوع منجر شد تا برنارد برودی^۱ هدف اصلی جنگ و جنگ‌افزارهای نظامی را چنین اعلام کند: «تاکنون هدف اصلی از استقرار ارتش، پیروزی در جنگ بود؛ از حالا به بعد هدف اصلی باید جلوگیری از وقوع جنگ باشد» (Brodie, 1946: 76).

اسنایدر نیز بازدارندگی را این‌گونه تعریف می‌کند: «اساساً بازدارندگی به معنای منصرف کردن دشمن از اقدام نظامی است که به‌وسیله تهدید او به هزینه‌هایی فراتر از منافع مدنظرش انجام می‌شود» (Snyder, 1961: 3). این تعریف، دو مفهوم برای بازدارندگی را دربرمی‌گیرد:

1. بازدارندگی از طریق ممانعت (جلوگیری از توانمندی دشمن برای ارتکاب تهاجمی موفقیت‌آمیز)؛
2. بازدارندگی از طریق اعمال مجازات (منصرف کردن دشمن از توسل به‌زور؛ بر این اساس که اقدام به رفتار نامطلوب برایش گران تمام می‌شود) (Snyder, 1961: 14-16).

با آغاز قرن بیست‌ویکم به علت تغییرات در بسیاری از ابعاد نظام بین‌الملل از جمله افزایش اهمیت بازیگران غیردولتی^۲ و چندملیتی^۳، توزیع قدرت (امریکا نفوذ نظامی مهمی بر تمام کشورهای دیگر در این نظام دارد؛ اما نمی‌توان این سیستم را تک‌قطبی نامید)، روابط قدرت (در حال گسترش هستند، اگرچه قدرت‌های بزرگ در حالت صلح نسبی به سر می‌برند)، اهداف، ایده‌ها و مسائل (مخالفان ناهمگون می‌خواهند وضعیت کنونی بین‌المللی یا منطقه‌ای را تعدیل کنند)، بازدارندگی پیچیده شده است (Nye, 2017: 47). بازدارندگی هنگامی بهتر عمل می‌کند که این عناصر واضح و روشن باشند، درحالی‌که ابهام آن‌ها روابط بازدارندگی را در حیطه نظری و سیاسی، پیچیده می‌نماید؛ از این رو بلا تکلیفی ساختاری، علت اصلی بازدارندگی پیچیده است. این بلا تکلیفی و ابهام خود را در حیطه‌های اعلام تهدیدات، مسئولیت ویژه جهت اقدامات خصمانه و ناهماهنگی منافع، آشکار می‌سازد؛ زیرا محاسبات مختلفی بازیگران گوناگون را هدایت می‌کنند و این محاسبات به‌سختی قابل ارزیابی هستند. در بیانی دیگر حداقل سه عنصر نظام بین‌الملل کنونی، برای چهارچوب بازدارندگی ایجاد پیچیدگی می‌کند:

1. Bernard Brodie
2. Nonstate Actors
3. Multiple-state

1. رویدادهای کم‌اهمیت می‌توانند تغییرات بزرگی ایجاد کنند، اما پیش‌بینی زمان (غیرخطی) آن مشکل است؛
2. این سیستم توسط تعاملات ناهماهنگ و چندگانه میان بازیگران و مؤلفه‌های مختلف مشخص می‌شود و تأثیر این روابط می‌تواند پیچیده و بی‌ثبات باشد؛
3. این سیستم در فرایند تکامل، انطباق، شرح و توضیح همیشه پیش‌بینی‌نشده است (Morgan & Wirtz, 2009:5).

8. تحول مفهوم بازدارندگی و ظهور بازدارندگی نرم

رابرت جرویس¹ سه موج فکری را در زمینه بازدارندگی ایالات متحده آمریکا شناسایی کرد. این سه موج در سیر تحول نظریه بازدارندگی به تبیین راهبردهای مقابله با تهدیدهای گوناگون می‌پرداختند: موج نخست نظریه بازدارندگی، پس از جنگ جهانی دوم توسط محققانی چون برودی و وولفرز توسعه یافت. در این مرحله بحث بازدارندگی تأثیر اندکی بر سیاست‌گذاری داشته و غنای امواج بعدی را نداشت. این موج قائل به وجود یک جنگ فراگیر بود که هیچ‌گاه رخ نمی‌دهد. موج دوم مطالعات بازدارندگی در اواخر دهه 1950 و در قالب الگوی نظریه بازی‌ها مطرح شد که امکان فهم تاکتیک‌های بازیگران را فراهم می‌کرد. در این موج بر عقلانیت کنشگران و هزینه و فایده در رفتارها تأکید می‌شد. موج سوم با نقد پیش‌فرض‌های موج‌های پیشین، با استفاده از مباحث روان‌شناختی در زمینه عقلانی‌بودن کنشگران و همچنین ناتوانی در شرح برخی پرسش‌های عینی همراه بود. موج چهارم نظریه‌های بازدارندگی با پایان جنگ سرد و بروز تهدیدهای جدید و پیشرفت رویکردهای تفسیری همراه بود. در این رویکردها بحث بازدارندگی بحث اصلی نبوده بلکه بخشی از بحثی عمومی‌تر بود. تفسیرگراها معتقد بودند سازه‌انگاری می‌تواند نقش فعالی در مطالعه بازدارندگی داشته باشد. این رویکرد نقش انگاره‌های اجتماعی و عوامل غیرمادی در بازدارندگی را مورد تأکید قرار می‌دهد. از این منظر مقابله با تهدیدهایی مانند تروریسم، دولت‌های ورشکسته و کشمکش‌های قومی در چهارچوب نظریه‌های بازدارندگی امواج پیشین قابل تحقق نبوده و برای مقابله با این نوع تهدیدها، نیازمند فهم آن‌ها از منظر دیگری هستیم که نظریه سازه‌انگاری و نگاه سازه‌انگاران راه‌حل پیشنهادی در این امر است. هرچند مطالعات تفسیرگرایانه در زمینه بازدارندگی به دهه‌های 1950 و 1960

1. Robert Jervis

بازمی‌گردد، ولی این مطالعات به شکل مستقیم و نظام‌مند به این موضوع نپرداخته بودند؛ ولی در اواخر دهه 1980، این محققان مطالعات خود را با طرح مباحثی مانند بافت‌های زبان‌شناسی و گفتارشناسی که بازدارندگی در آن عمل می‌کند و همچنین طرح مباحث فرهنگ راهبردی آغاز کردند. در مجموع این‌گونه مطالعات بر چهار موضوع تأکید داشته‌اند: بازدارندگی می‌تواند یاد گرفته شود؛ فرایندهای جامعه‌پذیری، رویه‌های بازدارندگی را متأثر می‌کند؛ بازدارندگی از طریق سازه‌های اجتماعی متأثر می‌شود؛ بازدارندگی می‌تواند مانند گفتمانی که متشکل از کنش‌های گفتاری است، مطالعه شود.

در پرتو برجستگی امور معنایی، فرایندهای بازدارندگی نه تنها از طریق یادگیری و جامعه‌پذیری تأثیر می‌پذیرند، بلکه از سازه‌های اجتماعی نیز متأثر می‌شوند. این نظریه و راهبرد به ایده‌ها، شناخت‌ها و تفسیر آن‌ها متکی است. از این منظر، تحلیل و تفسیر جهان اجتماعی می‌تواند خود جهان را تحت تأثیر قرار دهد؛ از این رو شیوه‌های به‌دست‌آوردن فهم و تفسیر، داده‌هایی هستند که باید مورد توجه قرار گیرند. از این منظر، پرسش این نیست که بازدارندگی چگونه کار می‌کند؛ بلکه این است که چرا برخی از تصمیم‌گیران راهبردی فکر می‌کنند که بازدارندگی مهم و ضروری است. از این منظر، عقلانیت، تهدید و امنیت سازه‌هایی اجتماعی محسوب می‌شوند که شناخت آن‌ها در فهم اصول سه‌گانه بازدارندگی مؤثر خواهد بود. این مفاهیم در بافت و برداشت‌های بین‌الذهانی کنشگران معنا یافته و سبب می‌شود کنشگری، پدیده‌ای را تهدید تلقی کند یا نه. در واقع شناخت مشترک نسبت به بازی بازدارندگی سبب کارکرد مناسب آن میان بازیگران این عرصه خواهد شد.

برجستگی امور معنایی، تولید و ظهور قدرت در خلال روابط اجتماعی را موجب شده است. دفاع ملی به‌منابۀ تضمین هسته نظم عمومی و ممانعت از استیلای قدرت خارجی بر قلمرو ارضی خودی نیز نیازمند کاربست همه مظاهر قدرت (تناسب دفاع با تهدید) است. در دورانی که تهدیدها به جای صبغه نظامی آن علیه یک «سرزمین»، به منظور تأثیرگذاری و نفوذ در «ذهن‌ها و حوزه ادراکی - احساسی جمعیت کشور آماج» هدف‌گیری می‌شوند، «دفاع» معنی و مفهومی گسترده‌تر از گذشته می‌یابد و راهبردهای دفاعی نیز بر مبنای مفاهیم نوین، منابع، ابزارها و روش‌های نوین، قابلیت تحول شکلی و محتوایی می‌یابند تا کارویژه دفاع ملی را بر شالوده‌هایی متقن و اطمینان‌بخش سازگار با شرایط زمان استوار سازند. در این نوشتار، ضمن تحلیل جنبه‌های مفهومی بازدارندگی و واکاوی مفهوم بازدارندگی نرم، به مستندسازی جایگاه این بازدارندگی، افزایش امکان توقف حمله

تهاجمی (ضربه اول) حریف، اقناع آن به غیرمفیدبودن حمله یا فزونی میزان تهدیدی است که در واکنش به آن (ضربه دوم) متحمل خواهد شد.

بازدارندگی به‌عنوان یکی از مفاهیم بنیادین در تحلیل واقع‌گرایانه از قدرت، «چهره دیگری از مفهوم سنتی توازن قدرت» (فالتزگراف، 1383: 608) و «شکلی از نفوذ» (هالستی، 1380: 481) در مناسبات بین‌المللی و جامعه بدون اقتدارات فراکشوری، جلوه‌ای از آمادگی و جهت‌گیری سیاست‌های ملی در خودپاری است که بر پایه «بدیهی‌بودن وجود دشمن و روابط قطبی» (تریف، 1383: 166)، توازن قدرت و حفظ وضع موجود (از نظر ثبات در مرزها و مصونیت تمامیت ارضی) را امری حیاتی می‌شمارد که فارغ از کارویژه نظامی، «بشتیبان دیپلماسی و سیاست خارجی» خواهد بود (تریف، 1383: 473).

سیاست بازدارندگی در بطن خود از تهدیدهای محیطی تأثیرپذیر است. نوع تهدیدها و میزان شدت و جدیت آن‌ها در شکل‌گیری این سیاست و چگونگی و ماهیت آن اثرگذار است (ولی‌پور زرومی، 1383: 522)؛ ازاین‌رو با درنظرگرفتن تحول و تطور در کمیّت و کیفیت تهدیدها، رهیافت‌های تبیین بازدارندگی دفاعی نیز دگرگون شده است. به‌واقع، دستیابی به غایت و هدف اصلی بازدارندگی (جلوگیری از عینیت‌یافتن و توفیق تهدید خارجی بدون تحمل هزینه‌های سنگین نظامی - امنیتی متقابل)، بر مبانی و منابع مختلفی استوار است که در این مورد می‌توان به تفکیک بازدارندگی سخت و نرم دست یافت. در گذشته، اغلب «بازدارندگی مبتنی بر ترس» به‌مثابه جلوه‌ای از محدودسازی این مفهوم به منابع قدرت سخت در روابط بین‌دولت‌ها جاری بود. هسته این مفهوم، «هراس» حریف از تحمل نتایج واکنش نهفته در ضربه دوم بوده است. در این دیدگاه، پنهان‌سازی کم‌وکیف منابع قدرت نظامی و جلوگیری از آگاهی دقیق دشمن نسبت به قدرت تهاجمی و تدافعی آن، لازمه آشکارنبودن ضریب امنیتی و سطح آسیب‌پذیری در برابر ضربه اول و میزان اثربخشی ضربه دوم تلقی می‌شد. البته منابع قدرت خنثی‌کننده تهاجم و تضمین برتری واکنش، ممکن است بر پایه «خوداتکایی» یا «منابع اشتراکی - ائتلافی» استوار شود. با ظهور سازمان‌های منطقه‌ای نظامی، اغلب قدرت‌ها با گستراندن چتر حمایت نظامی خود از دولت‌های همسو در برابر تهاجم خارجی، ساختارهای بهره‌گیری از دفاع و امنیت جمعی را در این راستا ایجاد کرده‌اند. رهیافت دیگر به بازدارندگی که مبتنی بر درک قدرت نرم و اثرگذاری آن بر تهدیدها و مقوله دفاع

ملی در دوران معاصر است، بازدارندگی نرم یا مبتنی بر ظرفیت‌های اعتماد، شفافیت و همکاری دفاعی است (chan, 2005). هراس‌افکنی ناشی از گسترش و ارتقای توان نظامی ممکن است، به جای ایجاد حس «گذار از دشمنی» و استقبال از همگرایی، دولت‌های واقع در محیط امنیتی پیرامونی به‌ویژه محیط منطقه‌ای را به «بی‌اعتمادی» و احساس آسیب‌پذیری فزاینده رهنمون سازد که در این صورت، شکل‌گیری برنامه‌های دفاعی ملی متقابل یا ائتلاف با قدرت‌های نظامی فرمانطقه‌ای، ناسازگار با ضریب اثربخشی بازدارندگی خواهند بود.

در مقابل، اعتمادآفرینی از راه برقراری روابط دفاعی دو و چندجانبه و گسترش همکاری‌های دفاعی - که مبنای دیپلماسی دفاعی است - می‌تواند با ایجاد اقناع، رضایت‌مندی و اعتماد، از زیرسؤال رفتن منابع قدرت بازدارنده جلوگیری کند. به‌واقع می‌توان از ظرفیت‌های قدرت نرم برای تسهیل اثربخشی و نفوذ وضعیت موجود بازدارندگی سخت و لزوم ارتقای آن متناسب با کم‌وکیف تهدیدها استفاده کرد. در این صورت، با تجمع بازدارندگی سخت و نرم، بازدارندگی همه‌جانبه تحقق خواهد یافت.

بازدارندگی از نظر تأثیرگذاری بر دشمن و ماهیت این تأثیرها، دو چهره منفی (سلبی) و مثبت (ایجابی) دارد: «توانایی جلوگیری از اتخاذ برخی خط‌مشی‌ها یا فعل‌ها و ترک فعل‌ها (نفوذ منفی) و اجبار یا دیپلماسی قهرآمیز یعنی ترغیب دشمن به انجام اعمالی خاص (نفوذ مثبت)» (هالستی، 1380: 512-511). در بازدارندگی سخت، جنبه‌های منفی و مثبت یادشده تنها با تکیه بر قدرت نظامی و تهدید نهفته در آن محقق می‌شوند اما در بازدارندگی نرم، اعتماد و حس رضایت و اقناع (مبتنی بر تمایل واقعی یا تحمیلی) است که حریف را از دست‌زدن به حمله نظامی باز می‌دارد. نتیجه اینکه هر دو جلوه نرم و سخت یادشده، هدف واحدی را تعقیب می‌کنند و آن صیانت از منافع ملی به‌ویژه تمامیت ارضی در برابر حمله خارجی (خواه اقدامات کمتر از جنگ یا جنگ سراسری) است (کریمی، 1386: 82-77)؛ با این تفاوت که بازدارندگی نرم، افزون بر دولت‌ها، دیگر بازیگران جدید را نیز دربرمی‌گیرد.

در حال، بازدارندگی سخت بر تهدید به واکنش و مجازات استوار است. در حالی که بازدارندگی نرم، انتقال تهدید را در پرتو القای تصویری از یکسان‌بودن و همانندی امنیت خود و حریف تعقیب می‌کند. با توجه به مادی و ملموس بودن بازدارندگی سخت، محدودیت‌های حقوقی کاربست آن در روابط بین‌المللی، فراتر از نمونه نرم آن است.

۹. نتیجه‌گیری

در این پژوهش سعی شده است از حوزه‌های مختلف تحول مفهومی در روابط بین‌الملل با تأکید بر مدلول‌های آن برای مطالعات بین‌رشته‌ای، شناخت نسبی ارائه شود. همان‌طور که در پژوهش نشان داده شد، با وجودی که سیر پیشرفت‌های ملموس علمی به‌ویژه در چهارچوب نوآوری‌های کاربردی در علوم دقیقه به‌مراتب بیشتر از علوم اجتماعی است، اما علوم اجتماعی و در اینجا روابط بین‌الملل است که با تحولات مفهومی و نظری بیشتری روبه‌رو می‌شوند. این تحولات بر ساخت مفاهیمی تأکید دارند که همواره در معرض تغییر قرار دارند. پیامد این دگرگونی نیز در پژوهش اخیر به سه شکل چندبستری شدن دانش روابط بین‌الملل، تحول مفاهیم سنتی روابط بین‌الملل، اهمیت امر معنایی و همچنین گسترش دامنه موضوعی روابط بین‌الملل نشان داده شد. در حوزه تحول مفاهیم بنیادین، حوزه روابط بین‌الملل به انحای مختلف از مفاهیم، فنون تحلیلی و بصیرت‌های نظری متفاوت متأثر شده و این مسئله تأثیرات خود را بیشتر در زیر سؤال بردن مفروض‌های مسلم‌انگاشته‌شده و تناقض‌های درونی آن‌ها نشان داده و راه را برای طرح روایت‌ها و مفاهیم متفاوت و حتی حاشیه‌ای و سرکوب‌شده از روابط بین‌الملل هموار ساخت.

در حوزه معنایی و دامنه مفاهیم روابط بین‌الملل که در این پژوهش مورد بررسی قرار گرفت، توجه به ابعاد مورد غفلت قرار گرفته، کارکردهای متفاوت مفاهیم رایج و نیز مفاهیمی متمرکز بود که به‌نوعی در حاشیه مفاهیم سنتی‌تر قرار گرفته بودند تا از این طریق تبیین بهتری از تحولات در حال‌ظهور و چالش‌های نوین این حوزه به عمل آید. به‌طور کلی می‌توان گفت در نمایی عمومی، آزاد شدن نیروهای اجتماعی، اهمیت یافتن ساختارهای معنایی، برجسته‌شدن نقش کارگزاری، و اهمیت فزاینده کنشگران فراملی - فروملی متعاقب پایان جنگ سرد، طرح مسائل و مباحث مرتبط با جامعه‌شناسی و سیاست داخلی را در رشته روابط بین‌الملل موجب شده‌اند.

استراتژی حفظ و تقویت قدرت دفاعی هر کشور باید بر اساس توان ملی طراحی شود و قسمت سخت‌افزاری و تجهیزات دفاعی برای تأمین حداکثری امنیت ملی لازم است، اما بخش کافی آن پرورش و تقویت و حفظ نیروی انسانی است. جنگ نرم امروزه یکی از کارآمدترین و کم‌هزینه‌ترین و درعین‌حال خطرناک‌ترین انواع جنگ علیه امنیت ملی یک کشور است، چون می‌توان با کمترین هزینه به اهداف مورد نظر دست یافت؛ بنابراین در راستای تحقق بازدارندگی نرم، نخست نیاز داریم

تا ویژگی‌های این نوع بازدارندگی را آنالیز کرده و خوب بشناسیم و بدانیم جنگ نرم با جنگ سخت، چه تفاوت‌هایی دارد. آنچه در جنگ سخت هدف قرار می‌گیرد، جان انسان‌ها، تجهیزات، امکانات و زیرساخت‌هاست درحالی‌که در جنگ نرم آنچه هدف قرار می‌گیرد، افکار عمومی است. هر ملتی و کشوری دارای منابع قدرت نرم است که شناسایی و تقویت و سازمان‌دهی آن‌ها می‌تواند براساس طرحی جامع، تبدیل به فرصتی برای هجوم به دشمنان طراح جنگ نرم شود. برای مثال، منابع قدرت نرم در ایران را می‌توانیم ایدئولوژی اسلامی، قدرت نفوذ رهبری، حماسه‌آفرینی‌ها و درجه بالای وفاداری ملت به حکومت برشمیریم.

باید بدانیم که قدرت نرم بنیاد و زیرساخت اصلی امنیت همه‌جانبه یک نظام سیاسی است و فرهنگی کردن امنیت جهانی در این چهارچوب به عنوان شکل و ماهیت جدید امنیت، قابل توجیه است. در این نگرش، راهبرد دستیابی به امنیت، قدرت نرم و تأثیر هنجاری بر دیگران است و جنگ نرم منبع و کانون اصلی تهدید در محیط امنیتی جدید به شمار می‌آید. با نگاهی به نظریه‌های مختلف و بررسی چستی، ویژگی و ابعاد گوناگون بازدارندگی نرم می‌توان گفت بازدارندگی نرم پدیده‌ای است که جنبه‌های مختلف حیات انسان را در عصر حاضر تحت تأثیر قرار داده است. جهانی شدن فرایندی طبیعی با هدف وحدت‌بخشیدن به جوامع انسانی است، ولی با رویکرد جنگ نرم، گروه دیگر این پدیده را فرایندی می‌دانند که در پی حاکم‌ساختن الگوهای رفتاری خاص از سوی بازیگران و قدرت‌ها با اهداف مشخص مدیریت می‌شود؛ بنابراین در شرایط عدم تقارن در ساختار اجتماعی بازدارندگی و ضرورت اتخاذ راهبرد بازدارندگی نه تنها نیازمند شناخت و مقابله با باورها و شیوه عمل کنشگران مهاجم هستیم، بلکه به مقابله با پیچیدگی ساختاری بازدارندگی نیز نیاز خواهیم داشت.

فهرست منابع

1. ابراهیمی فر، طاهره؛ منوری، سید علی (1391)، «درآمدی بر بازشناسی مفهوم قدرت در روابط بین‌الملل: چشم‌اندازها و گونه‌ها»، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، شماره 18، بهار، صص 22-5.
2. بنکه، آندریاس (1381)، «پست‌مدرنیته کردن امنیت»، ترجمه محمدعلی قاسمی، فصلنامه راهبرد، شماره 26، زمستان، صص 216-239.
3. بوزان، بری (1378)، مردم، دولت‌ها و هراس، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
4. بیلینس، جی و دیگران (1382)، استراتژی در جهان معاصر؛ مقدمه‌ای بر مطالعات استراتژیک، ترجمه کابک خبیری، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقاتی بین‌المللی ابرار معاصر.
5. تریف، تری و همکاران (1383)، مطالعات امنیتی نوین، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
6. دادا اندیش، پروین، کوزه‌گر کالجی، ولی (1389)، «بررسی انتقادی نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای با استفاده از محیط امنیتی منطقه‌ای قفقاز جنوبی»، فصلنامه راهبرد، سال 19، شماره 56، پاییز، صص 11-73.
7. عبدالله‌خانی، علی (1385)، «بررسی و نقد نظریه امنیتی ساختن»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال نهم، شماره 3، پاییز، صص 491-511.
8. عسگرخانی، ابومحمد (1377)، «سیری در نظریه‌های بازدارندگی، خلع سلاح و کنترل تسلیحات هسته‌ای»، مجله سیاست دفاعی، شماره 25، زمستان، صص 19-48.
9. عسگرخانی، ابومحمد؛ رحمتی، رضا (1389)، «بررسی امنیت بین‌الملل: در گذر از نظریه واقع‌گرایی به نظریه پسانوگرایی»، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره 24، زمستان، صص 213-242.
10. فالتزگراف، رابرت (1383)، نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، ترجمه دکتر وحید بزرگی و علیرضا طیب، تهران: قومس.
11. قاسمی، فرهاد (1386)، «بررسی مفهوم امنیت در سیاست تازه بین‌الملل»، فصلنامه مطالعات سیاسی و اقتصادی، شماره 245-246.
12. قوام، عبدالعلی (1384)، اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل، تهران: سمت.
13. کالینز، جان ام (1370)، استراتژی بزرگ (اصول و رویه‌ها)، ترجمه کوروش بایندر، تهران: دفتر مطالعات

تحول مفهوم بازدارندگی در پرتو برجستگی امور معنایی در روابط بین‌الملل

- سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
14. کولابی، الهه؛ نوری، علیرضا (1391)، «معمای امنیت و آینده نظام کنترل تسلیحات دوجانبه بین روسیه و امریکا»، فصلنامه سیاست، دوره 42، شماره 2، تابستان.
 15. کرمی، جهانگیر (1386)، دکترین نظامی رژیم اسرائیل، تهران: مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور.
 16. نوروزی، محمدتقی؛ محمدنژاد، علی (1378)، فرهنگ استراتژی، تهران: سنا.
 17. مشیرزاده، حمیرا (1389) «تکثر معنایی و تحول مفاهیم در روابط بین‌الملل»، در: تحول مفاهیم در روابط بین‌الملل، حمیرا مشیرزاده و نبی‌الله ابراهیمی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، 45-11.
 18. وثوقی، سعید؛ شیخون، احسان (1391)، «دیدگاه نظریات روابط بین‌الملل به تحول اطلاعاتی و تأثیر آن بر مفهوم امنیت (با تأکید بر تئوری‌های رئالیسم، لیبرالیسم و سازه‌انگاران)»، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره 30، تابستان.
 19. ولی‌پور زرومی، سید حسین (1383)، گفتمان‌های امنیت ملی در جمهوری اسلامی ایران، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
 20. ونت، الکساندر (1384)، نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.
 21. هالستی، کی. جی (1380)، مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل، ترجمه بهرام مستقیمی و مسعود طارم سری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
 22. Adler, E (2009), "Constructivism and International Relation", in: w. carlsnae, T. Risse and B. A Simmons [eds], *Handbook of International Relation*, London: sage.
 23. Bachrach, Peter and Morton S. Baratz (1962), "The Faces of Power", *The American Political Science Review*, 56:4.
 24. Baldwin, David A (2011), "Power Analysis and International Relations, In: <https://www.princeton.edu/politics/about/file-repository/public/Ch4IRtalk.pdf>.
 25. Barkin, Samuel (2009), "Realism, Prediction, and Foreign Policy", *Foreign Policy Analysis*, No.5: 233-46.
 26. Barnett Michael & Raymond Duvall (2005), "Power in Global Governance" in *Power in Global Governance*, New York: Cambridge University Press, 2005.
 27. Barnett, Michael and Raymond Duvall (2008), "Power in International Politics", *International Organization*, 59: 39-75.
 28. Bellamy, Alex J. (2007), "English School", In: Martin Griffiths, *International Relations Theory for the Twenty-First Century: An Introduction*, London: Routledge, 75-87.
 29. Biersteker, Thomas J (2002), "State, Sovereignty, and Territory", In Walter Carlsnaes et al. eds, *Handbook of International Relations*, London: Sage Publicatons. 157-76.
 30. Brodie, Bernard (1946), *Implications for Military Policy in The Absolute Weapon: Atomic Power and World Order*, New York: Harcourt, Brace.
 31. Buhari-Gulmez, Didem (2010), "Stanford School on Sociological Institutionalism: A Global Cultural Approach", *Review of International Studies*, 4: 253-70.
 32. Chan, Steve (2009), "Soft Deterrence, Passive Resistance: American Lenses, Chinese

- Lessons”, Paper Presented at the Annual Meeting of the International Studies Association, Hilton Hawaiian Village, Honolulu, Hawaii, available at: <http://www.allacademic.com/meta/p72118_index.html>.
33. Cimbala, Stephan (2015), “Deterrence in a Multipolar World: Prompt Attacks, Regional Challenges and Us-Russian Deterrence”, *Air and Space Journal*, Aug. Vol. 29, No. 4, pp. 51-62.
 34. Copeland, Dale C. (2006), “Constructivism Challenge to Structural Realism: A Review Essay”, In: Stefano Guzzini and Anna Leander, *Constructivism and International Relations: Alexander Wendt and His Critics*, London: Routledge, 1-20.
 35. Finnemore, Martha (2005), “Fight about Rules: The Role of Efficacy and Power in Changing Multilateralism”, *Review of International Studies*, No. 31, pp. 187-206.
 36. Freedman, Lawrence (2004), *Deterrence*, Cambridge: Polity Press.
 37. Giaser, Charles L. (2010), “Realism”, In: *Contemporary Security Studies*, Oxford: Oxford University Press.
 38. Hughes, John (1990), *The Philosophy of Social Research*, London and New York: Longman.
 39. Hulsse, Rainer and Alexander Spencer (2008), “The Metaphor of Terror: Terrorism Studies and the Constructivist Turn”, *Security Dialogue*, 39, pp. 571-92.
 40. Huth, Paul and Bruce Russett (1990), *Testing Deterrence Theory: Rigor Makes a Difference*, World Politics, 42.
 41. Huysmans, Jef (2008), “The Jargon of Exception On Schmitt, Agamben and the Absence of Political Society”, *International Political Sociology*, 2, pp. 165-83.
 42. Lake, David (2002) “Rational Extremism: Understanding Terrorism in the Twenty-first Century”, *Dialog-IO*, Spring, pp. 15-29.
 43. Lake, David A. (2013), “Authority, Coercion, and Power in International Relations”, in *Back to Basics. State Power in a Contemporary World*, ed. Martha Finnemore and Judith Goldstein, New York: Oxford University Press.
 44. Laustsen, Carsten Bagge and Ole Waever (2000), “In Defence of Religion: Sacred Referent Objects for Securitization”, *Millennium Journal of International Studies*, 29 (3), pp. 705-39.
 45. Lebow, Richard N (2006), “Fear, Interest, and Honour: Outlines of a Theory of International Relations”, *International Affairs*, 82 (3), pp. 431-48.
 46. Lukes, Steven (2005), *Power: A Radical View*, 2nd ed., London: Palgrave Macmillan.
 47. Mitzen, Jennifer (2006), “Ontological Security in World Politics: State Identity and the Security Dilemma”, *European Journal of International Relations*, 12 (3), pp. 341-70.
 48. Moravcsik, Andrew (2003), “Liberal International Relations Theory: A Scientific Assessment”, In: Colin Elman and Mariam Fendius Elman, *Progress in International Relations Theory: Appraising the Field*, London: MIT Press, pp. 159-204.
 49. Morgan, Patrick M. (2003), *Deterrence Now*, Cambridge: Cambridge University Press.
 50. Nye, Joseph S. (2004), *Soft Power: The Means to Success in World Politics*, New York: Public Affairs.
 51. Nye, Joseph S. (2017), “Deterrence and Dissuasion in cyberspace”, *International Security*, Vol. 41, Issue. 3, Winter 2016/17 pp. 44-71.
 52. O’Brien, William (1989-1990), “Reprisals, Deterrence and Self-Defense in Counterterrorism Operations”, *Virginia Journal of International Law*, Vol. 30.
 53. Patomaki, Heikki and Colin Wight (2000), “After Postpositivism? The Promises of Critical Realism”, *International Studies Quarterly*, 44, pp. 213-237.
 54. Paul T. V. Morgan, Patrick M & Wirtz, James J. (2009), *Complex Deterrence Strategy in*

- the Global Age*, Chicago: The University of Chicago Press.
55. Rengger, Nicholas (2006), "Theorizing World Politics for a New Century", *International Affairs* 82 (3), pp. 427-30.
 56. Reus-Smit, Cristian (2005), "Constructivism", In: Scott Burchill et al. *Theories of International Relations*, Third Edition, New York: Palgrave Macmillan, pp. 188-212.
 57. Rostoks, Toms (2017), "The different faces of soft power: the Baltic States and Eastern Neighborhood between Russia and the EU", *Latvian Institute of International Affairs*.
 58. Shain, Yossi & Aharon Barth, (2003), "Diasporas and International Relations Theory", *International Organization*, 57 (3), pp. 449-479.
 59. Snyder, Glenn H. (1961), *Deterrence and Defense: Toward a Theory of National Security*, Princeton: Princeton University Press.
 60. Sqrnsen, George (2007), "After the Security Dilemma: The Challenges of In Security in Weak States and the Dilemma of Liberal Values", *Security Dialogue*, Vol. 38, No. 3, pp. 357-378.
 61. Sukanami, Hidemi (2013), "Causation in the World: A Contribution to Meta-theory of IR", *Millennium: Journal of International Studies*, 41 (3), pp. 623-643.
 62. Taliaferro, Jeffrey W. (2000-1), "Security Seeking Under Anarchy, Defensive Realism Revisited", *International Security*, 25 (3), pp. 128-61.
 63. Trujillo, Clorinda (2014), "The Limits of Cyberspace Deterrence", *JFQ*, 75, 4th Quarter.
 64. Turner, Bryan (1992), *Max Weber: From History to Modernity*, London and New York: Routledge.
 65. Walt, Kenneth (1979), *Theory of International Politics*, Massachusetts, Addison Wesley.
 66. Waltz, Kenneth N. (1979), *Theory of International Politics*, New York: McGraw-Hill Publishing Company.
 67. Waver, Ole (1995), "Securitization and Desecaritization", In: Ronnie D. Lipschutz (ed), *on Security*, New York: Columbia University press.
 68. Wendt, Alexander (1999), *Social Theory of International Politics*, Cambridge: Cambridge University Press.
 69. Wendt, Alexander (2015), *Quantum Mind and Social Science: Unifying Phisical and Socail Ontology*, Cambridge: Cambridge University Press.
 70. Wight, Colin (2002), "Philosophy of social scince and International Relation", In: W Carlsnase T. Risse and B. A. Simmons [eds], *Handbook of International Relation*: London: Sage.
 71. Wight, Colin (2006), *Agents, Structures and International Relations: Politics as Ontology*, Cambridge: Cambridge University Press.